

# خیرات حسنا

۱۷۴

بزنان شام سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشت خبر مفید

بمنك بدو بنگر رسيد

لفظ غاتکه از اعلام منقول است و هر فرقی که بدن خود را بطیب و عطر  
زد میبرد او را غاتکه میگویند

غاتکه بنت اسید و غاتکه بنت خالد و غاتکه بنت عوف و غاتکه بنت نعیم  
و غاتکه بنت الولید از صحابیات بوده اند و غاتکه بنت خالد همان ام معبد  
که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصیل ام زرع سابقا لذكر چنانکه بیجور  
مرحوم در حاشیه شما نقل نداشتند غاتکه بوده و غاتکه بنت بزید زوجه  
عبد الملك ابو مناد و بزید بن عبد الملك است و غاتکه بنت عبد الله  
بزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

يا بيت غاتكة الذي اعتزل

حذر العداوية الفؤاد مؤكل

و این شعر مطلع قصیده طنانه است معاویه نیز دختری غاتکه نام داشت  
و ابودهب شاعر مفسون او گردیده در اشعار خود از او نام میبرد و مشایخها  
با وجهه هاداده که اسم او را در شعر میبرد غاتکه الغنویته در عرب زنون  
بنوعی و چون را بقره العدویته در ادای مقام ولایت بوده و از جدّه کما حضرت  
سناک پناه صلی الله علیه و آله نیز غاتکه نام داشتند لهذا انحضروا  
ابن العوانک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العوانک  
من سلیم و شتر نفر از عوانک مذکوره از قبیله سلیم و شتر نفر از قبیله دیگر  
بوده اند و یکی از عوانک قبیله سلیم غاتکه بنت هلال مادریها شام بن  
عبد مناف است و دیگر بی غاتکه بنت مره بن هلال که مادری خودها شام  
بوده و سیم غاتکه بنت الاوص بن مره بن هلال که مادریها ام النبی  
امنه بنت وهب بن عبد مناف باشد و غاتکه که منشا مثل انجب من غاتکه  
شده غاتکه بنت مره زوجه عبد مناف مادریها شام است و چون عوانک را  
بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث با فصلی درین عنوان

نکاشند

# خیرات حسنا

۱۷۵

نکاشنه خواهد شد انشاء الله

ومقصود از عوانك در قصیده معلفۀ حارث بن حلزة الیشکریه حراثر  
وخیار جوانان نسوان است

## غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایت از قبیلہ و بیعہ با ازینے کلاب بن ابی مسطور  
ابن اشیر مشا را الهام مدنی در تحت اژدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
بوده بعد بزرگ او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را  
برای وکیل جعفر بر مکه و زید هرون بابر اہم پسر عبد الملک بن صالح  
الہاشمی تزویج نمودند و جنابہ محبوبہ زید بن عبد الملک کہ ترجمہ حال  
او گذشت نیز غالیہ نام داشته و منصور خلیفہ عباسی را نیز دختر بی  
بوده مسماتہ بغالیہ

## عبایہ

کنیز کے بودہ کہ مجاہد عامری او را بعبادہ پد معتمد امیر اشبیلیہ  
تقدیم کردہ و منسوب باوشده از بیعت وی را عبادتہ گفتند و چون  
ظرافت طبع و فضل و کمالے داشته و در نظم شعر و کاتب ماہر بودہ از  
ادیبہ ہا اندلس شمارا آمدہ است محفوظات او را در مفردات لغت ہا  
گنجانند صاحب نفع الطیبی ابن علیم شارح کابا و بالکاتب ابن قتیبہ  
نقل کردہ کہ بعبادتہ از افادہ ہا کہ در محضر علمای عصر خود کردہ اینست  
کہ گفتہ است خالتیکہ در هنگام خندہ در صورت بعضی جوانان پیدا  
میشود اگر در نزدان است آنرا نونہ کو بند و اگر در صورت اشخصہ  
و این در آنوقت از غرایب طلاعات ادبہ بودہ و از علمای اشبیلیہ  
کہی نمیدانست

در قدرت طبع عبادتہ کو بند شہد در قرآن مولای خود عبادت خواہد  
بود عبادت بخیا لے و چارہ بیخوالے شدہ برخواست و نشن و اشارہ  
عبادتہ کہ خواب بود کردہ گفت

تمام

# خیرات حسنا

۱۷۶

تینام ومدنفا لیسهر وتصبر عنک ولا یصبر

عباد ٲه بیدار شده وفورا گفت

لئن دام هذا وهذالہ سیملک وجداً ولا یشر

و این منتهای قدرت طبع است

## عباس بن ابی اسفیل

حلیله مجتهد مشهور و ابو عبد الله احد بن محمد بن حنیبل از ائمه اربعه سنیان  
و او محدثه صالحی بوده و با شوی خود کار موافقت را داشت صاحب تاریخ  
بعثت او کو بدعباس در حیات ابو عبد الله در گذشت و پس از فوت او  
ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح بی سال با هم بسر بردیم و در هیچ  
حزب و پیما بین ما مخالفت واقع نشد و صالح پسر بی بوده است که از صلب  
عباس ابو عبد الله را آمده و پسر دیگر عبد الله نام نبرد داشته از زوجه دیگر  
و هر دو عالم و فقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال  
دو پست و چهل و یک هجری و وفات پسرش صالح در خانی که فاضله اصفهانی  
بود در رمضان سال دو پست و شصت و شش اتفاق افتاده و عبد الله  
نخستین پسر ابو عبد الله ناسد و پست و نود زنده بوده در سنه منور  
در جمادی الاول در هفتاد و هفت سالگی در گذشت و عباسه از

عبد العزیز بن جعفر حنیبلی اخذ حدیث کرده است

## عباس بن ابی اسفیل

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی و خواهر هارون  
الرشید است و از باب سیر او را بفضایلش آورده اند ابداً احمد بن سلیمان  
علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او در گذشت بر او  
صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر بن ابی اسفیل  
با او مایل شد اما یکی از شعرا سر بیگ در شامت عباسه گفته بود  
عیسی بشنید و از خیا ل منصرف شد و آن سته بیگت ابراست  
عباس انت الذعاف الذی فضل لک رقی الثافت

# خبرات حسنا

۱۲۶

قلنت عظیمین من هاشم واصبحت فی طلب الثالث

فی ذالذی ختم عمره یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هر روز بصحبت جعفر بن یحیی بر می‌گفت و عتاسه همراهِ  
مقرط داشت و میخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر  
عتاسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هر روز با هم ملاقات نکنند  
و این منرا و جنت فقط برای محرم بودن عتاسه بجعفر باشد اما عتاسه  
بجمله خود را در خلوت بجعفر رسانید و آبتن شد و طفله آورد  
و اینکه بعضی مؤرخین استیصال و اعدام بر امکر را با پنهان نمودن  
داده اند صحیح نیست و این خلدون هم در مقدمه تاریخ خود این فقره را  
تکذیب کرده بنا برین ابیات که اشاره باین واقعه می‌باشد و با یونفواس  
نسبت داده اند یعنی است و آن ابیات این است

الأقل الامین الله وابن القادة الشاکه

اذا ما ناکت سرك ان تقننه راسه

فلا تقتله بالسيف وذوجه بعثاسه

این اثر در کتاب کامل گوید هر روز زوجه پسر شاه عتاسه که داشت و عتاسه  
بنیاحمد دختر امیر ابوالعباس احمد بن طولون صاحب مصر و خاله قطر النداء  
که ترجمه حال او در حرف قاف بیاید و این عتاسه که در مصر بنام خود معروف

بنا کرده است

عبد بن ابی شوال

از نیا قرن اول و خیار اماناء الله و زین بصر او بی بوده که در خدمت رابعه

عذریه سر نموده و عبده بن عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی

قناده ام احمد الانصار تبر و محله است که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او

شده و عبده مغیبه بوده است محبوب در عهد خلفای اموی و بشار بن برد

شاعر معروفی است بواسطه صدای او باوغا شوشده و شعرها در حق او گفته

از جمله میگوید

ما قوم

# خیرات حسنا

۱۷۸

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقنه والاذن یعشق قبل العین حیانا  
فالوا بمن لا نری بهدک فضلک لهم الاذن کالعین توفی القلب ماکانا  
هل من دواء لشعوف بنجاربه بلقی بلقینا نهار وحوارینا

## عبدالله بن ابی کلاب

عاقده بوده است از اهل بصره که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و قرائت  
اول هجره و بار ابعده در معاویه بوده با مالک بن دینار و ملاقات سپیده در  
طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر ابعده مقدم میداشتند  
و بعد از قوت ابعده نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در درجات  
آخرت از من بالاتر است و فوات عبیده قبل از ابعده اتفاق افتاده

## عبدالله الطنبوری

یعنی عبیده طنبورزی و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سپها از مغنیه ها  
عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حوا  
گفته اند

امن عبیده فی الاحن واحد فالله جاور لها مرج کل محذور

من احسن الناس وجهاً من نبرها واحد فالناس از غنث طنبور

از قرار مسطور است اغایه ابن شعر در روی طنبور عبیده بر ابونور منقوش بوده

کل شیء سوی الخیرا نه فی الحب یجتمل

## عتاب بن رجیع

مادر رجیع بن بچی البرکے است بعد از آنکه بصیت جلال و ثروت برآمد و عتبا

گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتهای در حیرت گردید

از پیکه از رجال آن عصر نقل کرده گویند او حکایت نمود روز عبید قرنی

بخدمت مادر خود رفتم پیروزیدم دیدم نهایت آفریده و لے فصیح و طلیق اللینا

مادرم گفت ای فرزند خاله خود را اگر ام کن من شرط تخیث ادا کردم و پرسیدم

این عجوز کیت مادرم گفت مادر رجیع بن بچی است بروزگار او مناسف

و متعجب شدم مثالیها گفت یا بنی اما کانت الدینا عاریة و تجمها معیرها

و حله

# خیرات حشا

۱۷۹

وَحَلَّةٌ سَلْبًا مَلْبَسُهَا يَعْزِي أَي لِيُرِكَ مِنْ مَنَاعِ دُنْيَا عَارِ بِتِي اسْتَهْرَكَ بَعَاوِيرَ كَفَرَتْ  
 بِرِيحِ أَدْوَحَلَّةٍ أَيْتِ كَهْرَكَ يُوْشِدُ بِكُنْدِ كَفْتُمْ أَوْ عَجَابِي بِهَرَجٍ دَنِيذُهُ كَفْتُمْ عَجَابِي  
 وَرَحِيَاكُ لِيُرِمَ جَعْفَرُ وَرَحِيْبِيْنَ أَعْيَادِ چَهَارِ صَدْفِ نَفَرِ جَابِرٍ دَرِ بَرَابِرِ مِنْ مَجِي ائْتَمَانِد  
 وَمَنْ تَشَاكِي بُودِمَ كَه لِيُرِمَ حَقِّ مَادِرِي مَرَا اِدَا ائْتَمِي كُنْدِ خَالَا بَعِي كُ رَسِي دِهَ ام كَه  
 اِنَّمَامِ اَرْزُوِي مَنْ دَرِ اَن اِيْنِ اسْتِ كَدُو پُوْسْتِ كُو سَفَنْدِ قَرَابَتِي بِنِ دَهَنْدِ بَكِي  
 فَرَشِ وَدِي كَرِي بِهَرِ وَالْحَافِ خُو دَقْرَ اَرْدَهْمِ مِنْ اَزِيْنِ كَفْتُمْ نَهَايْتِ مَنَّا اَرْشَدِمَ وَكَرِيْتُمْ  
 وَبَا نَصْدِ دَرَهْمِ بَاوْدِ اَدَمِ بَقْدِي خُو شَحَالِ شَدِ كَه نَزْدِي كِ بُودِ وَوَحِ اَنْجَشِ  
 پَرُوَا زَكَنْدِ بَا زَا زُو پُوْسِي دِمَ اَزِ اَيْچَرِ دِي دِهَ كَدَا مِ مَشْكَلَرِ اسْتِ اِيْنِ دُو بِيْتِ

بخواند

كُلُّ الْمَصَائِبِ قَدَّمَ عَلَى الْفِتَنِ فَهَوْنٌ غَيْرِ شَمَانَةِ الْحُشَادِ  
 اِنَّ الْمَصَائِبَ تَنْقِضُ اِيْنَابَهَا وَشَمَانَةُ الْاَعْدَاءِ بِالْمَصَادِ  
 بَعْدَ اَزْ اَنْ كَفْتُمْ مَشْكَلَرِ بِيْنِ چِيْرِ هَامَرِكِ اسْتِ كَفْتُمْ مَكْرَمِكِ زَا دِي دِهَ اِيْنِ دُو بِيْتِ

قرائت نمود

لَا تَحْتَسِبَنَّ الْمَوْتَ مَوْتًا الْبَلَاءِ لَكُمَّا الْمَوْتُ سَوَالُ الرِّجَالِ  
 كَلَامُهُمَا مَوْتُ وَاجْتِنَابُهُ اسْتَدْمِنْ ذَاكَ لَذَلِ التَّوَالِ  
 كُوْنِيْدِ عِيْنَا سَرِ حِيْلَتِي كَه بِجَهْتِ مَوَاصِلَتِ جَعْفَرِ كَرِ بَتَوْسِطِ اِيْنِ زَكْنِ بُودِ اَكْرَبِ  
 اِيْنِ خَلْدُوْنِ اِيْنِ حِكَايْتِ زَا اَنْزِيْفِ مِيْنَابِدِ

## عنت بنت زرار

اِيْنِ عَدَسِ اَلْاَنْصَارِ يَرْوِي فِي صَحَابَتِهِ بُودِ وَعَنْتَرُ كَه اَبُو الْعَاصِيَةِ شَاعِرِ دَرِ اَشْطَا  
 نَامِ اَوْ دَرِ اَبْطُوْرِ مَنَّا زَلِ بُرْدِ اَزِ جَوَارِي مَهْدِ خَلِيْقَةِ عِيْنَا بِهَرِ بُودِ اسْتِ

## عشائير

بِنَايِرِ مَسْطُوْرَاتِ كَامِلِ اِيْنِ اَيْثَرِ خَضِرِ عَبْدِ اللهِ بِنِ مَحْمُوْدِ بِنِ عَبْدِ اللهِ بِنِ عَمْرِو بِنِ  
 عَثْمَانَ وَنَسُوْبِ بَعَثْمَانَ بِنِ عَثْمَانَ وَاَوْزُو جَاتِ هَرُوْنِ الرَّشِيْدِ بُودِ جَدُّهُ  
 پَدَرِشِ فَاحِلِرِ بِنْتِ الْحَيْمِيْنِ بِنِ عَلِيِّ بِنِ اَبِي ظَالِبِ عَلِيْمَا السَّلَامِ اسْتِ

## عجائب الجن

بعض

# خیرات حسنا

۱۱۰

یعنی پیرزنها یطیث و ذکر آنها در ترجمه حال صغیر بن عبدالمطلب کتبه  
عجفان

در لغت عجفان بمنتهی مرتبه مهزوله است اما در اینجا مقصود ادیبان است اندک  
که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندرلس رفتن او از ابی  
خوب پیچوانده در نفع الطیب ذکر او شده است و عجفان بن علقمة السعدي قائل  
این مصرع است که کل فناء با یها معجبه و این مصرع مثل شده و در مجمع الامثال  
مذکور و فصاحت عجفان را ضمتا صاحبان کتاب بیان کرده است

## عروضیه

از ادیبان آنندلس و جاریه بوده است که ابوالمطرف عبد الرحمن کاتب مشهور  
اورا از آرد کرده علم نحو و لغت را از ابوالمطرف اخذ نموده و بعد از او در کتبه  
اسم او قتره او را در علم عروض اشعار می نماید در نفع الطیب مسطور است که  
عروضیه کتاب کامل مبره و نوادر علی الفالی را حفظ نموده آنها را شرح میکند  
آبود او سلیمان بن تاج کهنه است من دو کتاب من بود از عروضیه خواندم  
و علم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت  
و قریباً در سال چهار صد و پنجاه هجری بعد از فوت مولا ی خود ابوالمطرف  
در دانیه در گذشت

## عربی

از مغیره کما مشهوره زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج  
در اغانی گوید بعد از جیکه و سلامه الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از  
عزّه المیلاء که ترجمه او بنیاید و از مشاهیر مغیره کما قدیم است مثل عرب بنامده  
علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش می نوشت و شطرنج و تخم زرد را خوب  
بازی می کرد و ظریف و بدیهه گو بوده و در سواریه طوری مهارت و چابکی  
داشت که یا بر کاب نکذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عربی دخنر جعفر بر یکے بوده ماد در شفا طبر نام چون  
صباح و یا کبر که داشته و در خانه یحیی پدر جعفر منیر جعفر باو محبت

# خیر انحصار

۱۸۱

بهم رسانیده و پرا ترویج نمود اما بچینی بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت  
 رضا نبود لهذا جعفر ظاهرًا اورا اطلاق داد و باطنًا و پرادر خانه دیگر بنا کن  
 کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاه گاه نزد او میرفت دو سال  
 صد و هشتاد و یک هجره عریب از قاطع متولد شد و قاطع در گذشت جعفر دختر  
 خود را بدایه مسیحی سپرد چون در سنه یکصد و هشتاد و هفت بدبختی نام  
 بر او گذاراد از صفحہ هستی محو کرد عریب ابنا بچینی نایشی ها و فن الرشید که عبد  
 بن اسمعیل مرا کی نام داشت بفرستند و در خانه او تربیت یافت نوشت و  
 خواند و اواز و او بجمع مأمون و معنعم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید  
 در سال و پست و هفتاد و هفت در گذشت در حالی که نو دوش سال از  
 عمر او گذشت بود ابن جوزی در کتاب الاذیکا گوید عریب امعنعم خلیفه بصدق

درهم خرید و آزاد کرد  
**عریب جاریه العامون**

جاریه محبوبه مأمون خلیفه عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت را داشته خلیفه

از شرط محبت با او میبگفتند

انا المأمون والملك الطمام      علی ایة محبتك من تمام

ارضیان اموت عليك وجداً      و یبقی الناس لیس لهم امام

و عریب رجوا ب مأمون گفته ای پادشاه من پدر شمارشید پیش از شما با تش

عشو سوخته که فرموده است

ملك القلائد الانسان عنان      وحلزل من قلبی بکل مكان

مأله نظاوعنی البرية کلها      واطيعهن وهن فی عصيانا

ما ذاك الا ان سلطان الله      و به غلبن اعز من سلطانا

و شید مجبور بجا خود را بنفس خود مقدم داشتند و ثنائش خود را بر جاوید کردند

بجنت او رسید مقدم میدارید مأمون گفت محبت من مخصوص است و بجهت

پدم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رسیدم بیک نفر بود

و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن برید بن معاویه



# خیرات حسا

۱۱۲

در حق رمله که روجده و معشوقه او بوده گفته  
احب بنی القوام طرا لأجائها ومن أجلها احبت اخواتها كلها  
و دیگر گفته

احب لأبنائها السود ان تحب احب لأجلها سود الكلاب  
مأمون سکون کرد و عزیزان بن قطعه بخواند  
وانتم اناس فيكم القدر شينه  
لكم اوجه شتى واليند عشر  
عجب لقلبي كيف يصبوا اليكم  
على عظم ما يلقي وليس له صبر  
عزیزان

بنت جبیل و محبوبه ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است  
و او را کثیر عتره گویند و عتره بفتح عین و تشدید داء بمعنی آهوسره  
ماده است کثیر در یکی از قطعات خود عتره را نسبت بیکه از اجداد او  
داده و حاجتیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اننا خلتنا كترنا ابينا و قلنا الحاجية اول  
سنوليك عرفا ان اردنا و لنا ونحن لتلك الحاجية اوصل

کثیر را بجهت کوناهی قد او مصغرا نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است  
گویند و قبی کثیر فطام بنت شحمة خارجی را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بداشتند و کثیر شیعی بود گفت تو چه قدر  
دشمنی کنی هستی و حال فطام کمال حین ظاهره را داشت فطام گفت تو  
عجب مرد قصیر القامة عظیم الطامة هستی و چه قدر خدا نورا پست کرده که باید  
بواسطه اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیر عتره بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری در گذشت و شاعری مجید بود با وجود  
تعلق بعتره میگوید

هل وصل عتره الا وصل غائیه فی وصل غائیه من وصلها خلف

# خیرات حسانا

۱۸۳

نیز از اشعار او است

قضی کل ذی ذین فوفی غریبه  
 و عتره بمطول معنی غریبهها  
 و حکایتی این شعر را است که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از دست  
 و اتی و طیبیا می بجزه بعدا  
 نکالیم حتی ظل الغمامه کما  
 نبوا منها للبقیل اضحک  
 ابن دو بیت اگر چه خطی از صنایع شعری است اما چون طبیعی گفته شد مستحسن  
 افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

## عتره الملاء

از معنیها فایده عریب است و قبیل از جمله معنی در گذر شود در وقت  
 منما بل بوده او را اسبلا خوانده اند انصار کرام و پرا ازاد کرده اند و در  
 مکتب منوره سکنه گرفته و اکثر خدمت حضرت سکنه بنت الحسین علیه السلام  
 می رسیده و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیده سیلام الله  
 علمها را بر وقت و گریه می انداخته در حین و مجال و خلق و خصال و عفت و  
 ظرافت او را ستوده اند در جلد شانزدهم آغازی تفصیل حال او مذکور  
 است

وعتره الأشجبه و عتره بنت حارث و عتره بنت خابله الخزاعیه و عتره بنت  
 ای سفیان از صحابیات بوده اند و عتره بنت الحارث خواهر ام المؤمنین می بود  
 بنت حارث است و عتره بنت ای سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه  
 می باشد و اسم عتره بنت ای سفیان را حنکه یا دره نیز گفته اند

## عصمت

دختر خاقان خلد اشیان مغفور فتحلی شاه طاب ثراه و خواهر ضلیه و کبطیه  
 مرحوم شاهزاده محمد علی پیرزای معروف بدولت شاه است خطا نخر را بنویسند  
 اساطیر این فن نوشته و قرآن خط او نهایت مرغوبت گاهی باقتضای طبع  
 قوی و زشتی گفته از جمله این سر شاعر در قوت یکی از شاهزادگان بنظم  
 آورده است

# خیرات حسنا

ع ۱۸

چکری تو ای آسمان ستمگر	که یکدم نیاسا ای از کین ز اوان
نداری جز از ظلم نایه بد که	نداری جز از کینه تو شد در آستان
نخواهی که مناهی بنیابد بچرخ	نخواهی که مهری فرزند با پوان
بسیج کین از تو بد طهای خسته	بسیج غم ز تو در دل ناتوانان
بود جاود از جانش چون من بود	روانت چو من باد دایم در افغان

## عصمت بیگم

از زندهای صاحب طبع است ظاهر ادختر مرحوم شاهزاده سیف الملک میرزا  
بوده در هر حال این رباعی از او است

چون ابرو بهار دم بدم گرفتارم	مانند فلک همیشه سرگردانم
باهر که وفا کم جنای بیستم	برینک خود و ظالعی خود جیرانم

## عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکرها ذکر  
اوشد این یک بیت نمونہ از اشعار او است

مگر سوای عشق از مردم عالم غیبی دارم  
که عاشق کشتن و رسوا شدن عالمی دارم

## عصمتی

بیز از اماء شاعر بوده و از بیست میطور در ذیل که از نتایج افکار او است  
معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پاشکتان طلب کعبه مشکل است  
آن کعبه که در دست همد کعبه دل است

## عفاف

از عزیز ادکان خاقان مغفور فضلی شاه طاب ثراه و حلیه مرحوم شاهزاده  
حیدر قلی میرزا ابن خاقان بوده خط شیکش را خوش مینوشتند و در علوم غریبه

ربطی داشته شعر هم می گفتند ابیات ذیل از نتایج افکار او است

من آنم غم که انداید ام صیاد	تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بگوی عشق آید لبا خیر نایش	که آنجا در هزاران اندر یکین اند
چه ناله فصل گل ای نلیل زار	که گل را نیست پروای غم تو

# خیرات حسنا

## عفت السلطنة

از بانوان محترم حرم جلالنا عاشر شاه شاهرخ شاهینشاها بجا خسر و صاحبقران  
 (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دکنه سپاشد و ارشد اولاد سعادت نژاد  
 هابون یحیی حضرت منطاب کرد و ن قبا با شرفا رفیع اعظم شاهینشاها  
 معظم بین الدوله العلیه العالیه ظل السلطان سلطان سعود مبرک ادا الله  
 تعالی اقباله که صیت شوکت و جیش بشرق و غرب عالم رسیده و عظیم آثار  
 با افتخار شد اهر دیده دیده ازین بطن ظاهر بوجود آمده

## عفت

دختر خافان خلد آشیان فتح علی شاه طاب ثراه و خواهر صلیب و یطینی محرم  
 حینعلی پیر افغانها نغمه های فارس و حینعلی پیر اووالی خراسان بوده و پیوسته  
 در تزکیه نفس و ریاضت مجاهدت سپینموده از علم نجوم و هیئت و مفیدان عمر  
 بهره داشته خط لیسلیق و شکنند و اخوانا مینوشتند شعر اینر نیکو میدیده  
 چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مشوی مولوی رحمت الله علیه را پیخوانده  
 گاهی خود نیز بطرز شوی بیایه نظم یکم کرده چند شعر ذیل ازوست

میل خاطر سپکشد نازه بان	تا ز تو ارم حدیثی در میان
هنر دهر محبت نازه ها	در کتاب و سینه شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در تفریبه	دل ز یاد عشق هرگز سپر نه
دشمنان را پند تلذذ غریب	خستگان را پند دلخیز غریب
غرق در دریا نخواهد جز کما	در زمستان هر کس جوید بهار
هر که را باشد بهار در جها	عشوق میناشد بهار عاشقان

## عفت با عفتی

بعضی این زند را از اهل سمرقند نوشتند و برخی او را اسفراینی نوشتند اندر  
 هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت  
 او در قرائت و توافل زیاد و از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج  
 افکار اوست

# خیرات حسنا

۱۸۶

فاسر و که در آب؟ دارنده کرده دعوی بعد نادر نکوناشد  
مست بودم بمی غفلت و ساقی پیک دوست جامیم عطا کرد و فاشد

## عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن وقاعه انجاری شش ساله  
صحابه ایت که ستر پیر او را ابن عفره گفته اند و آن ستر پیر معاذ و معوذ و عوف نام  
داشتند و از اصحاب حضرت رسالت پنجاه صلی الله علیه و آله بوده عفره چنان پسر دیگر  
هم آورد و هر هفت در غزوه بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان  
بودند در روز جنگ فدای ما شدند اولا فابو جهل را داد و طلب شدند و او را  
بکشند و بر او بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت  
زیره خود را از بر پیر و ن گرفته بپنداخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود  
و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقتضی خود  
نایل گردید و عفره اسم صحابه دیگر است که او هم از انصار و قبیله بنی

خزرج بوده

## عفیره غابله

بنا بر مسطورات کتاب نجات الاثر و طبقات مولا ناشعرا بنی زینب بوده است  
بصر او بی درای مقام ولایت و با معاذة العدو تبه که شرح حال او بیاید صفا  
میباشد گویند عفره چند روز از خوف خدا گریست که چنانچه او گورشند  
و روزی یکی با او گفت نایبنا بی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلی است  
برخی از صلحا بزینارث مشارالیه آمده طلب عفا کردند او در کمال فروتنی  
گفت اگر بنا بود کاهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست  
اما چون دعا کردن ستان بدان اقدام پیرو انگاه با اینکلمات زبان کشود  
جعل الله قراکم من بنو الجنة و جعل ذکر الموت منتهی و منکم علی قال و حفظ علی  
الایمان انی المات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بروزن

جیره میباشد)

عقیله

خادک

# خیرات حُنا

۱۸۲

جاریه و مغنیّه بوده است مشهوره که با خلیفه و دیگر کبریایان آنجا شده  
در بک سبک انلاک داشته مولای آنها را این شمس و خود آنها را شمسیتا  
میگفتند و عقیده دین شیخ الاسلام محمد اسعد افتخار بوده از الحنا

که سلطان عثمان خان تاجی او را سزاوار از دو واج دانسته

عکس شد بنی الاطروش بند واحد

از فضلها سزاوار عرب و صاحب فضل و جویزه بوده و در جنگ صفین در معرکه  
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر عصا خود تکیه مینموده و اصحاب عساکر  
آن بزرگوار را بجنک یا معاویه میبردند و میگفتند ایها الناس علیکم  
انفسکم لا یضترکم من ضل اذا اهدیتم ان الجحش لا یحزن من سکنها ولا یبوء  
من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعيمها ولا یضرهم هو مهانی منظرهم  
یا لصبّ علی من طلب حقوقکم ان معاویه قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب  
لا یفقهون الایمان ولا یدرون الحکمة دعاهم بالذینافا جا بوه و اسند عام  
بالناطل قلبوه فالله الله عباد الله فی بن الله یا معشر المهاجرین و الانضام  
امضوا علی سیرکم و اصبروا علی هزیمتکم و اعلوا ان مصیرکم الی المونکات

بکم غدا و قد لقیتم اهل الشام کالجبر الشافره

در خلافت معاویه عکس شد بمعنا و به حاجت بهر سنا بنده نزد او آمدن الیه  
ابتداء عبادات عز بوده را خوانده بر نسیب چه بود که چنین میگفتند  
مشار الیهما کفنت با امیرالمؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین امنوا  
لا یسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم نسوکم و عاقا امر بهد اگر نخواهد  
اغاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از موافقه در گذشته

حاجتش بر آورد

علیاً بیکم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابوالنصر حسن بیک  
بایندر ااق قوتلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن  
بیک بنابر اعتقادی که بنام اواده شیخ صفی الدین داشت محض کرامت خورا

# خیرات حسنا

۱۸۸

بزنی سلطان حیدر داد و شاه اسماعیل باد و برادرش سلطان علی و سید  
ابراہیم از صلب سلطان حیدر و بطن علی شاه بیکم بوجود آمدند و بعضی اسم  
این زن را حلیہ بیکے اغا نوشتہ اند

## علم السمراء

جاریہ عبد اللہ بن موسیٰ الطہادی العنابہی بودہ و بعضی اشعار علیہ بنت  
المسک را وایت نمودہ بہمت و وایت او ذکر وی در اغانی  
شدہ است

## علم الدینہ

ازاد پیرہا اندلس است اصلش از عربستان شریف و جاریہ یکی از دختر ہا  
ہارون الرشید بودہ و در بعد از تحصیل و تکوینا نمودہ بعد مدینہ  
منورہ رفتہ و فن موسیقی را در آنجا از قی دادہ لهذا شہرت کردہ و بدینجہت  
اورا مدنیہ گفتند پس از آن اورا عبد الرحمن ثالث از مشاہیر ملوک اندلس  
فرخندہ اند و عبد الرحمن را جاریہ دیگر بودہ خواہندہ و دانشمند ستاہ  
بفضل کہ در حرف فاء ذکر آن بیاید

## علیہ بنت اہدک

دختر مہدی خلیفہ عباسی و خواہر صلیبہ ہارون الرشید بہر خواہر عباسیہ  
بنت اہدک است کہ ترجمہ حال او گذشت مادرش مکنونہ جاریہ مہدی بودہ خود  
از ارباب شعر و فضل و کمال و در نہایت حسن و جمال با مہارت در فن موسیقی  
کہ در ایام عادت زنان کہ از عبادت ممنوع اند با نکار و سپرد اختر و از اشعار  
و الفہ او است

یا واحد الحب ما لي منك اذ كلفت	فنبني بجيبك الا الهتم والحزن
لم ينسبك سرور ولا حزن	وكيف لا كيف بنيت وجهك الحسن
ولا خلاصتك لا فلبى ولا جسد	كله بكلك مشغول ومرطن
نور تولد من شميس ومرق شير	حتى تكامل فيه الروح والبدن

گویند علیہ مملوکے داشتہ ظل نام کہ دلش بمہر او مقنون بودہ و در اشعار  
نا او

# خبرات حنا

۱۱۹

با او مغازله پیموده و اسم او را پیبرده برادرش هارون خیردار شده و این معنی را سنا سبستان او را از بر دین نام طلقی کرد و قسم داد که پسر و این پسند نماید بعد از مدتی شنید علیّه در قرأت قرآن در او احوال مبارکه بقره با این آیه شریفه رسیده که **و ان لم نصبها و ابل فطل خوانده است فان لم یصبها و ابل فانا نهانے عن امیر المؤمنین هارون و احاک انبساط و انصافے دست** از نهی خود در گذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشت و نهایت احترام را بمشارایها میکرد و کمتر از بی بدوی او پیشه چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برود اما چون بمحل موکوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

و مغرب بالمرج یک یکی بشجوه

و قد غاب عنه المیعد و علی الحب

اذا ما اناه الوب من نحو ارضه

نشقو یکنشی بر امح الركب

هارون دارق حاصل شده علیه را از هارونجا بغداد بر کرد ایند ولادت علیّه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان

سلسله عباسی بود

**علیه بنت المنصور**

دختر ابو جعفر المنصور عمه علیّه بنت المهدی بوده است و علیّه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب از او کرده مهدی عباسی و شاکر اسحق مؤصلی بوده و قتی باندلس رفت و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دخترش علیّه که مغنی بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد

ثانی نفع الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشند)

عامره

ملدن



# خیرات حسنا

۱۹۰

سوزن محدثه منماه با بن اسم بوده اند یکی عماره بنت عبد الوهاب الحمصی

دیگر عماره بنت نافع بن عبد الجحی و عماره الثقفیه

## عمایم بنت ابویوب الحکیم

دختر مولانا حسان الدین الحکیم بن محمد بن ابویوب الحکیم است که او را شریف

نساب هم میگویند مشارالیهایکه از اشیخ امام سیوطی میباشند خواهر

داشتند منماه با لف بنت حسان الدین که او نیز اهل علم و با عظام تقویا در

درجه بوده از کسانیکه الف اجازه گرفته عایم هم مجاز گردیده است

## عمره بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زراذه الاضاری است که از تابعیات شوآن

اهل مدینه بوده عالم بفقده و در حجره عائشه بسر کرده از ووازام سلمه و آ

حدیث بیار کرده قاله الصفدی فی الوالی

## عمره بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعره خوش طبعی بوده است در شرح العیون

اورا دختر خننا خواهر صخر که ترجمه حال او گذشت نوشته و ایات ذیل از بیابج

افکار او است که در مرثیه بر او و خود عباس گفته

اعیتی لم اخلکما بخبانه ابی الدهر والایام ان تضبیرا

وما كنت اخصه ان اکون کاتبه بعباد انبغی اخی تحیرا

تری الخصم زورا عن اخی مهابه ولیس الجلیس عن اخی بازورا

## عمره بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجه مختار بن ابوعبیده الثقفی مشهور بود

که در زمانه عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر و او عبد الله بعد

آنکه مختار را بکشتم عمه بنت النعمان و حلیله دیگر مختار را که ام ثابت بنت

سمه بن جناب بود احضار کرده گفت چه میگوید در حق مختار ام ثابت گفت

هر چه تو گوئی منم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعینه گفت تو چه میگوئی

او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این پسند عمر را

# خیرات حسانا

۱۹۱

حبر کرم و پیرا در خود نوشت زین مختار عمره بر نبوت مختار فاعل است عبد  
حکم قتل عمره را فرستاد و مصعبت رمیانه کوفه و جهره شیره او را بشخصی قتل  
داد تا با ذیت او را بکش چون مشارالیه از بزدل زادگان انصار و پیکاه بود  
یو ای او ترشها گفتند از جمله این اشعار عمره و ابن ابی ربیعہ المخرومی است

ان من اعجب العجائب عنده قتل بیضاء حرة عطبول  
قلت هكذا على غير جرم ان الله درها من قتل  
كنا القتل والقنا علينا وعلى المحصنات جرا الذبول

## عمره الخشيمه

از نساء قبيله خشم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر  
در مرثیه و در سر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شد و آن  
اشعار این است

لقد زعموا اني جرعت عليهما وهل جرع ان فلك و اباها  
هما اخواني القوم من لا اخاله اذا خاف يوما نبوه فدعاها  
هما يلبسنا المجد احسن لبته شجنان ما اسطاء اعلي كلاها  
شها بان منا او قدام اخدا وكان سنا للمدح بن سناها  
اذ انزلنا الارض المخوف بها الرد ليحقتن من جاستها متصلاها  
اذ استغنيا حب الجميع اليهما ولم ينما من نفع الصديق غناها  
اذ اقمرا لم يجتما خيبر الرد ولم ينجس وزء امهنا مولياها  
لقد سائني ان عنت زوجانا وان عربت بعد الوجوه سناها  
ولن يلبث العرشان يستلظهما خيار الا واسر ان يميل غماها

و عمره اسم بيت و يكفر زن صحابه بوده كه يك عمره بنت رواحه خواهر عبد  
بن رواحه صحابه مشهور است و ما در نغان بن البشير الصحابي

## عُميرَة

بصغرة اسم سيزده نفر از صحابه است  
عنان

جانبه

# خیرات حسنا

۱۹۲

بنا بر ابراهیم الناطقی و شاعره نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطقی  
از رجال عصر بنی عباس است عنان مدتی که متولد شده و ذخیرک زرد چهره  
بوده بعد از آنکه در تحت مملکت ناطقی فرار گرفت از بن تریبیت و پسرش او  
اکناب علم و دانش کرد و از شعر او در باب فصاحت و بیان و جزیره و دیدگاه  
گوئی گشت با فحول شعر ا مناظره و شاعره می نمود در کتاب ابن ظافر چند فقره  
از شاعره عنان نا ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روز

بنا بر این بیت را بگفت و بر عنان بخوانند

کل يوم عن الفحوان جدید      تضحك الارض من بقاء السماء

عنان سر نجلا این شعر را ضمیمه آن نمود

فهو كالوشى من ثياب عروس      جلسها التجار من صنعاء

پسر روزی ناطقی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس سید و گفت

بكت عنان فخری معها      كلو لو ينسل من خبطه

عنان پسر فوراً گفت

فليت من يضربها ظالما      تجت يمناه على سوطه

محبی الدین در میامرات از فصل ماجنات و مازحات کتاب المحاسن والاضداد

جلاظ نقل کرده گوید بنا بر مسطورات ساوئی و ابن ظافر ذریق العروسی در

کتاب بدائع البدائیه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم بکنفرا عری ای در نزد

مشار الیهما بود چون عنان مراد پیدا گفت بیا که خدا تو را دانسانیده این مرد

بمن میگوید شاعره بودی نور شنیده ام يك بيت بگو تا من هم بيتی بر آن

ببفرم ای طبع من حالا همراهم نداورد تو يك بيت بر ای او بگو من گفتم

لقد جعل الفراق وعيل صبري      عشية غيرهم اللبهن وقت

نظرت را و آخرها محبتا      (او از من بجهت) که این را شنید گفتم

وقد بانبت وارض الشام است

عنان هم در حال گفت

كتم هواهم في الصدفة      ولكن الدموع على غمت

اعرابی

# خیرات حنا

۲۹۳

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری کرناحمر

نبودد امت را میبوسیدم انتهای

در کتاب ابن ظافر و عتد الفرید از بدیهه ها که عنان گفت بسیار است

عنان وقتی در شعر خطاب بفضل بن یحیی بر مکه گفت و درخواست کرد

که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر بر اینست

کن فی هدیت الی الخلیفه شافعاً بوکر کن یابن وزیره من مسلم

حتی الامام علی شرای وقل له و یحانه ذخرت لانقلک فاشتم

فضل یا خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشعری عنان شد

ناطفی گفت من بکتر از صد هزار تنیدم هارون از خیال افتاد چون

ناطفی بمراد خلیفه عنان را از ورثه او به هزار تومان خرید عنان چون بمضو

هارون آمد گفت یکماتورا اچقدر کتر از آنکه مالک تو طلب میکند

خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه میخواهد شهنیات خود را

بیشتر وراثت حاصل نماید بکتر از این هم ممکن است

## عنقود

دو صحابه بتر متشابه با این اسم بوده و یکی از آنها ابنداعنبر نام داشته

بعده تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

## عور او بنت سبع

شاعر است که اشعار او در دیوان حاکم میطور است و ابیات ذیل

که از شایع افکار او است از منتخبات باب المراثی دیوان حاکم میباشد

ابکی لعبد الله انحتت قبیل الصبح ناره

طیان طاوی الکشح لایرخی لمظلة ازاره

بعضی البخیل اذا اراد المجد مخلوعاً عذار

# حرف غایب

غایب

فدومه

# خیرات حسنا

۱۹۳

زوجه موسی الهادی العباسی بوده و نهایت عظمت را نزد او داشته و موسی در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من قادر در حباله نکاح برادر هارون درخواهد آمد و این خیال او را مکدر داشت تا در آن اندیشه را استیجاب کرده او را اطینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقاً شوهر اختیار نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی قادر و برادرش بزرگتر چون موسی درگذشت و خلافت هارون رسید از طرف خود و از جانب قادر کفایت نماید و مشارالیه را از بیخ کرد شعی قادر موسی الهادی را در خواب

دید که با او باین ابیات عتاب میبکند

اخلفت عهدی بعدما	جاورت سگان المقابر
ونسبتی وختت بی	ایمانک الزور القواجر
ونکت قادو اخی	صدقاتی شاک غاد
لا ینک الا لف الجدید	ولا ندر عنک الدوائر
ولحقت بی قبل الصبح	و صرفت جث غدف صنائر

تأدیر سر ایسم از خواجگت و رویای خود را نقل کرد و با اضطراب افتاد  
هکچر با و گفتند اضغاث احلام است قایدی بختشید و در آن اضطراب  
جان بداد

در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است  
امداد تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه با سمرقند الفریز هارون  
و در ابکرت و پیرم از او بهرسانند و نام آن پس را علی کنداشت

## غازی خاتون

خرم ملک کامر محمد بن ملک عادل از ملوک ابوتیبر است مشا و الهان و حیر  
الک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهاست که در حاکومت کردند  
بخصوصاً این شخص همسیرت و در این موصوف بوده از صلب او  
من غازی خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از پسران  
بجاو ارت ملک پدر کشند و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

# خیرات حسنہ

۱۹۵

ابن داسینے نداشتہ مدینے ماد ریش بیہام حکم اپنے مشغول و نیابت کردہ وقت  
 غازیہ خاتون درگاہ ذیقعدہ سال شصت و پنجاہ و شش اتفاقاً افتادہ  
 نیز غازیہ خاتون اسم خواہر ضیفہ خاتون است کہ شرح حال او نکاشد شد و  
 ابن غازیہ خاتون خالہ (عمہ) غازیہ خاتون زوجہ ملک مظفر محمود است و ملک  
 ظاہر شوہر ضیفہ خاتون ابن داسین خواہر شمس غازیہ خاتون را بزینے گرفتہ چون  
 او درگذشت ضیفہ خاتون را تزویج کرد نیز غازیہ خاتون دختر امیر سیف الدین  
 قلاوون است کہ ملک ظاہر پیر سلطان مصر اورا برای پسر خود ملک

سعید بزینے گرفت

## غائمہ ریدت عامرہ

از قصص زنان بنی ہاشم بودہ چون کار بجای آید بالا گرفت و بنا تحفیر ہاشمیا  
 گذاشتند او با موپہا از جانب ہاشمیا مفاخرہ کردہ و از فرانسہ سطوراتی  
 محیی الدین در مسامرات صورت مفاخرہ از فرانسہ پلاست  
 غائمہ گفتہ است ہاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کبریمترین خلق  
 بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوار تر عبد مناف کہ شاعر در حق او میگوید  
 کانت قریش بیضہ ففقلت فالمدح خالصہ لعبد مناف  
 از ما ہاشمیا ہاست ہاشم پسرش کہ عبرت نام داشت و ہر وقت کاروان قریش  
 در قافستان ہشام و در زمان بہمن میرفتند تویق بڑید برای آنها میداد  
 و با بیعت ہاشم نامیدہ شد و شاعر در حق او گفتہ است  
 عمرو العلاء ہشم الثرید لقومہ و رجال کلمستون عجا ف  
 نیز از ما است عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول وحی  
 بر آنها کہ شاعر در مدح او گفتہ است

و نحن منی المحل قام شیعنا بکذب دعوا والمیاء تفور

ہم از ما است ابو طالب پسرش بزرگ قوم کہ شاعر اورا این طور ستودہ

انیتہ ملکاً فقام حاجتہ

باز از ما است پسر بکر او عباس بن عبد المطلب کہ سید عالمیان اورا بزرگ

مرکب

# خیر ازمنہا

۲۹۶

مَرکبِ خُودِ سَوارِ کُردِه و اَز مَایِ خُودِ بَازِ بَدَلِ فَرمودِه و شاعِرِ دُشَمایِ اَو

کُفَر است

و دِیَمِ سَولِ اَللّهِ لَمْ یَمِثَلْهُ و لَمْ یَمِثَلْهُ حَتّی القِیامَةِ یُؤلَدُ

ایضاً از مناست حمزه که در حق او گفته اند

اَبَا یَعْلَى بَکِ الْاَوَّلِ کَانَ هَکْذَا و اَنْتَ الْمَاجِدُ الْبَرُّ الْوَصُولُ

از مناست جمعه ذوالجناحین که اجل و اکمل ناس است فرغدار است و نه  
جبار و در عوض و دست آورد و بال با و عطا شده که در بهشت برین با

آنها پر و از کند و شاعر در حق او گفته است

هَآ تَوَ کَجَعْفَرًا و مِثْلَ عَلینَا اِنَّا اعزُّ النَّاسِ عِنْدَ الخَالِقِ

از مناست حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار  
بنی هاشم است و فارس یکد ناز و از هر کرمتر و شاعر در حق او میگوید

عَلِ الْاَلْفِ الْفِرْقَانِ صَحْفًا و وَا لَی الْمَصْطَفِی طِفْلًا صَبِیًّا

از مناست و سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان  
بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یَا اَجَلُ الْاَنَامِ بِاِبْرَ الْوَجْهِ اَنْتَ سَبْطُ النَّبِیِّ و ابن علی

از مناست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل این او را بر  
دوش گرفت و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حَبُّ الْحُسَیْنِ ذِخْرٌ لِمِجَنَّةٍ یَا رُبَّ فَاحِشٍ یُنِی غَدًا فِی حَزْبِ

از مناست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

## غایة المنی

اِذَا دَبَّرَهَا اَنْدَلُسُ و جَارِیَةٌ مَعْتَصِمِ بْنِ صَادِحِ اسْتَ کَ مِثْلًا وَا لَی خُودِ لَشِخْصَه  
اورا افغان و اتباع کرده و روز بروز محبت معنم نسبت بغایة المنی  
افزوده و پیشتر از پیشتر از و رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای

از و میباشد

غریب

در بعضی

# خیرات حسنا

۱۹۷

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواریه مأمون عباسی نوشته اند  
اما چون اشعاره که با او نسبت میدهند اشعار عربی است باید گفت همان است  
تصحیف شده در تذکره الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفه عباسی  
جاریه داشت فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنا بر اینکه  
هر چیز فقیر را غریب گویند مشارالیه را این غریب لقب داده بودند فاطمه  
زبان هلال شویخ کرده و در زمان خود بدرجه اسناد خود خوش بنویشت

(این گفته محل نظر است)

## غزال

زنی با این اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز نیاک کردن فلم و بقدر  
دوات گذاشتن و مرکب روان و پختن چیزی نمیدانست اما چون مکتب  
بها رسانیده در کمال با نصد و سی و شش هجری در قراقه کبریه که قبرستان  
مصر قاهره است در جواریه بنام کرده که آن را مسجد سن غزال  
گفته اند و بواسطه این اثر شهرت به هم رسانیده است و ذکر این مسجد در  
خط امقریه شده

## غزیه

اسم ام شریک است که پیش ذکر او شده مشارالیه از حضرت زینب علیها السلام  
علیه و اله درخواست کرد که داخل زوجات ظاهرات باشد اما بمقصود  
نایل نشد

## غسانیه

از ادیبان آن دلس بوده و در فتح الطیب او را الغسانیه البجائیه نوشته  
بجائیه بروزن و قمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشارالیه منسوب بدانجا  
اگر چه غسانیه شاعره مشهور است اما فظا دو بیت از او بدست آمده و آن

این است

عهد نام والعیش فی ظل و صلح  
لینا لے سعد لا یخاف علی الهوی  
انق وروض الوصل اخضر فینان  
عنا ب ولا یخشی علی الوصل هجران

غزیه



# خیرات حسنا

۱۹۱

## غفیر بنت ربیع

بنابر ضبط وراثت ابن ابی خرواهر بلال الجعفی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابه بوده و بلال یک برادر خالدا نام هم داشت است

## غیضاء

همان و بیضاء است که در حرف راء ترجمه حال او نکاشته شده و بیضاء بیشتر شهرت دارد تا و بیضاء

# حرف ک و الفاء

## فاخته

بنابر ضبط ابن ابی ریحان نقل صحابه فاخته نام داشتند و آنها فاخته بنت لاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمر و زهدیه خاله النبی و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و همان امهانی است که در جلد اول ذکر او شد

## فارع بنت ابی الصلت

خواهر امیه بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از مظالم کتب اسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آنحضرت حیدر برده و بشرف اسلام و ایمان نایل شده در رمضان شریف و نیم هجرت که وقت بدر و وقوع یافت او در شام بود از آنجا بکام آمد و برای رؤسای فریشت کرد در آن جنگ کشته شد و کشته شد سرش بر کف و بوطن خود طائف رفت و چندی نگذشت که در گذشت اما خواهرش فارع در فتح طائف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی شریف شد و آنحضرت از درایت و فصاحت او سرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات کهنه برادرش را بخواند او خواند

بانت هموی نیری طوارقها اکف عینی والدمع سابغها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد